

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«... لعموم أدلة البيع و العقود، لأنّ خلوه عن إذن المالك لا يوجب سلب اسم العقد و البيع عنه، و اشتراط ترتّب الأثر بالرضا و توقّفه عليه أيضاً لا مجال لإنكاره...»

صور بیع فضولی

صورت اول: «فضول مال را برای مالک بفروشد»

عنوان اولین مساله، از مسائل بیع فضولی این بود که اگر فضول، مال غیر را برای خود مالک بفروشد و قبلاً از طرف مالک منعی صادر نشده باشد، یعنی قبلاً مالک، فضول را از معامله روی مالش، منع و نهی نکرده باشد، مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: مشهور فقهاء قائل به صحت این معامله‌اند.

ادله صحت

1 - عموماً

دلیل صحت، عموماً مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» است که عموماً، شامل این مورد هم می‌شود، این عملی که فضول انجام داده، عرفاً مصداق برای بیع است، لذا مشمول «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» قرار می‌گیرد و نتیجه‌ی مدلول این آیه‌ی شریفه، صحت بیع است. بنابراین عموم آیه دلالت دارد بر این که این بیع، صحیح است. همچنین عموم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» شامل این مورد هم می‌شود، بر این عملی که فضول انجام داده، صدق عقد می‌شود، بنابراین مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» هم هست.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: تنها مطلبی که در اینجا داریم، این است که خارجاً می‌دانیم، تأثیر هر معامله و عقده، مترتب بر رضایت مالک است؛ اگر مالک رضایت نداشته باشد، عقد موثر واقع نمی‌شود، ولی آیا دلیلی داریم بر این که این رضایت و اذن، باید قبل از معامله باشد؟

دلیلی بر این که شرط است، اذن مالک قبل از معامله واقع شود، نداریم و اگر شک کنیم در چنین شرطیتی، یعنی شک کنیم که آیا لازم است، اذن مالک قبل از معامله واقع شود یا نه؟ اصل عدمش هست.

بنابراین مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: دلیل صحت این مورد از موارد فضولی، همین عموماً «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است.

استدلال دیگری برای صحت

بعد فرموده‌اند: در کلمات بعضی از فقهاء، استدلال دیگری برای صحت بیان شده که اینجا عقد، عقدی است که «صدر من اهل و وقع فی محله»؛ «صدر من اهل» برای این که فضول بالغ، عاقل و مختار است و صلاحیت اجرای صیغه‌ی عقد را دارد و «وقع فی محله»، برای این که این چیزی که مورد معامله واقع شده، قابلیت برای بیع را دارد. لذا اشکالی وجود ندارد.

نقد و بررسی اشکال شهید ثانی(ره) بر این استدلال

مرحوم شهید ثانی(ره) به این بیان اشکال کرده و فرموده‌اند: این مصادره به مطلوب است. الان اول کلام است که آیا فضول، برای اجرای چنین عقدی، اهلیت دارد یا نه؟
مرحوم شیخ انصاری(ره) فرموده‌اند: ما حرف شهید(ره) را نمی‌فهمیم و وجه روشنی برای اشکال شهید نمی‌بینیم.
بعد فرموده‌اند: مستدلینی که گفته‌اند: این عقد، «صدر من اهل و وقع فی محله»، بازگشت این استدلال، به همان عمومات «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است، یعنی مستدلینی که گفته‌اند: «صدر من اهل»، خواسته‌اند بگویند: «هذا بیع»، در نتیجه مشمول «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» است و «هذا عقد»، لذا مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است.
لذا این که شهید(ره) فرموده: این استدلال، مصادره به مطلوب است، وجهش برای ما روشن نیست.

2 - ادله خاص

بعد از بیان این مطلب فرموده‌اند: غیر از این عمومات، به روایات و ادله‌ی خاصه‌ای هم استدلال شده و شروع به بیان آن ادله کرده‌اند

الف: روایت معروف عروۃ بارقی

اولین دلیل روایت معروف عروۃ هست. متن روایت این است که پیامبر(صلوات الله و سلامه علیه) یک دینار به عروۃ داده و او را مامور کردند که با این یک دینار، یک گوسفند بخرد. عروۃ هم در بازار، با یک دینار، دو گوسفند خرید، بعد یکی از آن دو را، مجدداً به یک دینار فروخت و خدمت پیامبر آمد، هم یک دینار را آورد و هم گوسفند را.
با این روایت بر صحت بیع فضولی استدلال کرده‌اند.

تحلیل شیخ(ره) از این روایت

مرحوم شیخ(ره) اول این روایت را تحلیل کرده فرموده‌اند: در این روایت، عروۃ دو کار را انجام داده؛ کار اولش عبارت از یک شراء فضولی بوده، به دلیل این که پیامبر(صلوات الله و سلامه علیه) به او فرمود: برو با این یک دینار، یک گوسفند بخر، اما عروۃ با این یک دینار، دو گوسفند خریده، لذا شراش هم فضولی است.
کار دومش هم بیع فضولی است، یعنی یکی از این دو گوسفند را که مال پیامبر شده، بدون اجازه پیامبر به یک دینار فروخته است.

شیخ(ره) فرموده: می‌توانیم شراء عروۃ را توجیه کنیم، به طوری که از فضولی بودن خارج شود، اما توجیهش را در متن کتاب بیان نفرمودند.

توجیهاتی برای خروج شراء عروه از فضولي بودن

محشین در اینجا توجیهاتی آورده‌اند؛ توجیه اول این است که پیامبر(ص) به او فرمودند: «اشتر لنا شاة». شاة اسم جنس است که هم صدق بر قلیل می‌کند و هم صدق بر کثیر. لذا شراء عروه را بنا بر این توجیه می‌توانیم بگوییم: فضولي نبوده است. توجیه دوم این است که وقتی عروه، ماذون است که با یک دینار، یک گوسفند بخرد، به طریق اولی ماذون است که با یک دینار، دو گوسفند بخرد، یعنی می‌گوییم: عروه یک اذن عرفی برای خودش از پیامبر(ص) داشته است. می‌گوید: پیامبری که به من فرمود: با یک دینار یک گوسفند بخر، این اذن پیامبر، عرفاً اذن در این هم هست که با یک دینار، دو گوسفند بخرم. البته توجیهات دیگری هم هست که بهترینش، همین دو توجیهی بود که عرض کردیم. بنابراین شراء عروه از فضولي بودن خارج می‌شود.

در بیع فضولي حتی فقهای که بیع فضولي را صحیح می‌دانند، اما تصرف فضول را حرام می‌دانند، یعنی فضولي حق تصرف ندارد. فقهای که می‌گویند: بیع فضولي صحیح است، می‌گویند: فضول فقط می‌تواند روی مال غیر، اجرای صیغه کند، اما حق تصرف بالقبض و الاقباض را ندارد، یعنی اگر مال غیر را به مشتری داد و ثمن را از مشتری گرفت، این تصرف حرام می‌شود و بحثی در این نیست.

چهار احتمال شیخ(ره) در مورد بیع عروه

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: ما راجع به بیع عروه که گوسفند دوم را به یک دینار فروخت، چهار احتمال می‌دهیم؛ از این چهار احتمال، به ترتیب کتاب مکاسب، احتمالات اول، دوم و چهارم باطل است و تنها احتمال سوم صحیح است.

احتمال اول

احتمال اول این است که عروه وقتی که گوسفند را به یک دینار فروخت و تحویل مشتری داد و خدمت پیامبر آمد، فعل حرام انجام داده است. عروه می‌توانست روی گوسفند دوم معامله فضولي انجام دهد، اما حق قبض و اقباض نداشت، اما حال که گوسفند را داد به مشتری و یک دینارش را هم گرفت، فعل حرام انجام داده است. مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: این احتمال باطل است، چون اگر فعل حرام انجام داده بود، پیامبر(ص) به او نمی‌فرمود: «بارک الله فی صفقة یمینک». تقریر و تأیید پیامبر(ص) این احتمال را از بین می‌برد.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که بعداً در بیع فضولي می‌گوییم که: بعضی از فقهاء قائل اند که اگر فضولي، علم به تعقب اجازه مالک داشته باشد، می‌تواند تصرف کند. اگر فضولي مال زید را به عمر فروخت و می‌داند که زید، بعد از اطلاع از این عقد، آن را اجازه می‌دهد، علم به تعقب اجازه، بر جواز تصرف کفایت می‌کند. مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: این احتمال دوم، مبتنی بر مبنایی است که بعداً آن مبنا را رد می‌کنیم.

احتمال سوم

دو احتمال دیگر باقی می‌ماند؛ یکی این که اینجا عروه علم به رضایت پیامبر(ص) مقروناً بالبیع داشته است. عروه وقتی دو گوسفند را به یک دینار گرفت، علم داشت به این که اگر گوسفند دوم را به یک دینار بفروشد، پیامبر راضی است و علم به

رضایت باطنی پیامبر داشت.

لذا این داخل در همان فرعی است که دیروز، بحثش را مفصل داشتیم که اگر فضولی، علم به رضایت مالک داشت، آیا از فضولی بودن خارج می‌شود یا نه؟ که نظریه شیخ (ره) این بود که از فضولی بودن خارج می‌شود.

تطبیق عبارت

مشهور می‌گویند: این قسم از فضولی صحیح است، «لعموم ادلة البيع والعقود». ادله بیع و عقود یعنی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» معنایش این است که خدا، هر بیعی را حلال کرده است. اگر این کاری که فضولی انجام داده، اسمش بیع هست، پس حلال و صحیح است. اگر این کاری که فضولی انجام داده، اسمش عقد هست، پس مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» می‌شود.

«لأنَّ خلوه عن إذن المالك»، خالی بودن این بیع از اجازه مالک، «لا يوجب سلب اسم العقد و البيع عنه»، موجب سلب اسم عقد و بیع از این فعل فضولی نمی‌شود.

از آن طرف هم این کبرای کلی مسلم است که «و اشتراط ترتب الاثر بالرضا و توقفه ايضا»، اثر یعنی همان ملکیت و نقل و انتقال، که اگر این نقل و انتقال بخواهد محقق شود، مشروط و متوقف بر رضایت مالک است «لا مجال لانكاره». لذا همانطوری که اسم عقد و بیع را نمی‌توانیم انکار کنیم، این را هم نمی‌شود انکار کرد.

(سوال و پاسخ استاد) به دلیل روایات و آیاتی که داریم، مثل «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»، «لا يحل مال امرء مسلم الا بطيب نفسه» که از این ادله، به قطع استفاده می‌کنیم که هر نوع معامله‌ای، اگر بخواهد اثر خودش را بگذارد، باید مالک رضایت داشته باشد.

لذا «فلم يبق الكلام الا في اشتراط سبق الاذن»، تنها چیزی که هست این است که کسی بگوید: علاوه بر این که رضایت معتبر است، باید قبل از معامله هم، از طرف مالک ابراز شده باشد.

شیخ (ره) فرموده: «و حيث لا دليل عليه فمقتضي الاطلاقات عدمه»، چون دلیلی بر این اشتراط نداریم، آن مقداری که دلیل داریم این است که باید رضایت مالک باشد، حالا می‌خواهد قبل، یا مقارن و یا بعد باشد. چون دلیلی بر اشتراط رضایت سابق نداریم، مقتضای اطلاقات عدم این اشتراط است، یعنی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» می‌گوید: این هم در اینجا شرطیت ندارد.

«و مرجع ذلك كله الي عموم حل البيع و وجوب الوفا بالعقد» یعنی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» عمومیت دارد و عموم بر سر این هم در می‌آید، یعنی آیه شریفه می‌گوید: اگر به این کاری که فضولی انجام داده، عقد می‌گویند، وفا کردن به آن، واجب است.

تنها یک مورد از «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» خارج است و آن جایی است که انسان، مال دیگری بفروشد و مالک هم رضایت ندهد.

در اصطلاح فقهی، از رضایت قبل، به اذن و از رضایت متاخر، به اجازه تعبیر می‌کنند. البته فرقه‌های دیگری هم بین اجازه و اذن وجود دارد.

«خرج منه»، یعنی از این اذن، «العاري عن الاذن و الاجاره معا» یعنی «العقد العاري»، عقدي که خالی از اذن و اجازه هست. «و لم يعلم خروج ما فقد الاذن و لحقه الاجازه» اما آنجایی که اذن در آن نیست و اجازه بعدا می‌آید، این خروجش معلوم نیست. «و الي ما ذكرنا يرجع استدلالهم»، یعنی تمسک به این عموماً.

فقهائ که استدلال کردند، «بانه عقد صدر عن اهله في محله». شهید فرموده: این استدلال مصادره به مطلوب است و نمی‌دانیم که آیا فضولی، اهلیت دارد یا نه؟

شیخ می‌فرماید: این اشکال شهید (ره)، «لم اتحقق وجهه»، وجه این اشکال را نفهمیدیم.

گویا مرحوم شهید (ره) اهل را درست معنا نکرده‌اند. شیخ فرموده: معنای اهل این است که «لان كون العاقد اهلا للعقد من حيث انه عاقل بالغ»، عاقد هم عاقل است و هم بالغ و این «لا كلام فيه». بالغ، عاقل، مختار و قاصد است و شرایط اجرای صیغه عقد را دارد. اینکه فقهائ گفته‌اند: «صدر من اهله»، یعنی اهلیت اجرای عقد را دارد.

«و كذا وقع في محله» معنایش این است که «و كذا كون المبيع قابلا للبيع»، مبيع هم قابلیت بیع را دارد. «فليس محل الكلام الا خلو العقد عن مقارنة اذن المالك». پس محل کلام و اشکال، تنها همین یک اشکال است که عقد، از اذن مالک خالی است. «و هو مدفوع بالاصل» در اینجا اصل عدم اشتراط جاری است، مراد از این اصل در اینجا، اصالة الاطلاق است. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» مطلق است، خداوند نفرموده: بیعی را صحیح می‌دانم که رضایت مالک، مقارن با آن باشد. ادله دیگر هم می‌گویند: رضایت معتبر است مطلقا، چه مقارن، یا مقدم و یا متاخر.

خدا هر بیعی را که رضایت مالک در آن باشد، چه رضایت مقارن، یا مقدم و یا موخر باشد، حلال کرده است. بعد شیخ(ره) فرموده: علت این که شهید(ره) فرموده: این مصادره به مطلوب است، آن است که اهل را، به گونه دیگر معنا کرده. شاید هم مراد شهید این است که، «ان الكلام في اهلية العاقد»، یک اهلیت از حیث بلوغ، عقل، اختیار و قصد داریم و یک نوع اهلیت هم من حیث المالک و الماذونیه داریم. شهید که می‌گوید: در اینجا اهلیت اول الکلام است، اهلیت عاقد را، از این حیث که انه غیر مالک مورد نظر قرار داده، اما نه از حیث بلوغ، عقل و اختیار. شیخ(ره) فرموده: اگر مراد شهید این باشد، «و يكفي في اثباتها العموم المتقدم» در اثبات این اهلیت آن عموماتی که گذشت، کفایت می‌کند.

پس تا اینجا برای صورت اول به ادله عامه استدلال شد. عمومات أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ و أَوْفُوا بِالْعُقُودِ. از اینجا به بعد سراغ روایات و ادله خاصه می‌آیند.

«و قد اشتهر الاستدلال عليه بقضية العروة البارقي حيث دفع اليه النبي(صلي الله عليه و آله) دينارا و قال له اشتر لنا به شاة للاضحية»، یک گوسفند برای قربانی کردن بخر، «فاشترني به شاتين». با آن دینار، دو گوسفند خرید، سپس وقتی خدمت پیامبر(ص) می‌آید، «ثم باع احدهما في الطريق»، یکی از این دو گوسفند را فروخت «بدينار فاتي النبي(ص) بالشاة و الدينار»، خدمت پیامبر(ص) آمد و هم گوسفند و هم یک دینار را آورد، «فقال له رسول الله(صلي الله عليه و آله)»، پیامبر هم او را تایید کرده و فرمود: «بارك الله في صفقة يمينك»، یعنی کنایه از این معامله‌ای که انجام دادی، چون برای تمامیت معامله، دست‌ها را به هم می‌زدند، این کنایه از معامله‌ای است که انجام داده.

«فان بيعه» یعنی این که گوسفند دوم را به دینار فروخت، «وقع فضولا و ان وجهننا شرائه» اگر چه خریدن عروه را توجیه کنیم، «علي وجه يخرج عن الفضولي»، شراش این است که پیامبر(ص) فرمود: با یک دینار یک گوسفند بخر، اما آمد با یک دینار، دو گوسفند خرید.

شیخ فرموده: شراء را طوری توجیه می‌کنیم که، از فضولی بودن خارج شود، که دو توجیه در خارج مطلب عرض کردیم. یک توجیه این که «اشتر لنا به شاة» اسم جنس است که هم بر قلیل صدق می‌کند و هم بر کثیر و توجیه دوم که دقیق‌تر و بهتر است، این است که بگوییم: اگر کسی، از طرف دیگری ماذون باشد که با یک دینار، یک گوسفند بخرد، عرفا ماذون است که با یک دینار، بیشتر از یک گوسفند هم بخرد. پس اینجا اذن عرفی وجود دارد و از فضولی بودن خارج می‌شود. و لکن این استدلالی است که علماء، به روایت عروه بر صحت بیع فضولی کرده‌اند. عروه یک گوسفند را فروخته به یک دینار، قبلا هم نرفته از پیامبر اجازه بگیرد و پیامبر هم تاییدش کرده است، پس بیع فضولی صحیح است.

بعد فرموده: «لا يخفي ان الاستدلال برواية عروه، يتوقف علي دخول المعاملة المقرونة برضا المالك في بيع الفضولي»، اگر بخواهیم استدلال به این روایت را تام بدانیم، باید دست از آن مبنای دیروز برداریم، یعنی بگوییم علم فضولی به رضایت مالک، باعث نمی‌شود که معامله، از فضولی بودن خارج شود.

«توضيح ذلك ان الظاهر علم عروة برضا النبي(ص) بما يفعل»، ظاهر این است که عروه، علم به رضایت پیامبر داشته «وقد اقبض المبيع»، مبيع یعنی آن گوسفند دوم را داده، «واقبض الثمن»، یک دینار را گرفته، «و لا ريب ان الاقباض و القبض في بيع الفضولي حرام لكونه تصرفا في مال الغير»، یعنی اگر بگوییم: بیع فضولی هم صحیح است، فضولی فقط می‌تواند اجرای صیغه عقد کند، اما این که جنس را به مشتری بدهد و پول را از مشتری بگیرد، این تصرف در مال غیر می‌شود.

حال چاره‌ای نیست، جز این که یکی از این چهار احتمال را در اینجا اختیار کنیم، «فلابد اما من التزام بان عروة فعل الحرام في القبض و الاقباض»، بگوییم: عروه فعل حرام انجام داد، شیخ(ره) فرموده: این احتمال باطل است، «و هو مناف لتقرير النبي(صلي الله عليه و آله)»، این منافات با تایید پیامبر دارد.

احتمال دوم «و اما من القول بان البيع الذي يعلم بتعقبه للاجازه»، آن بيعي که فضولي علم دارد به تعقب بيع للاجازه، «يجوز التصرف فيه قبل الاجازه»، قبل از اینکه مالک اجازه دهد، تصرف جایز است.

البته اختلافی است که آیا اجازه، ناقل است یا کاشف؟ این حرف در صورتی است که اجازه را، کاشف بدانیم که این اجازه، کاشف است از این که این جنس وقتی عقد تمام شد، ملک مشتری شده و ثمن ملک بایع شده است، یعنی ملک مالک اصلی شده است.

اما اگر بگوییم: اجازه ناقل است. یعنی این که تا قبل از اجازه، هیچ نقل و انتقالي صورت نگرفته، فضولي هم مثل مالک، حق تصرف در ثمن را ندارند. «بناء علي كون الاجازه كاشفة».

بعد فرموده: «سیجیء ضعفه»، نه این که سیجی ضعف این که اجازه کاشف است، ضعفش از این مطلب است که این احتمال دوم، بر دو مبنا استوار است. یک مبنا کاشفیت اجازه است، که یک عده زیادی از فقهاء قائلند و مبنای دوم این است که بگوییم: خود اجازه شرطیت ندارد، بلکه آنچه شرطیت دارد، وصف تعقب الاجازه است.

به بیان دیگر بین فقهاء این احتمالات هست که بعضی می‌گویند: خود این اجازه شرطیت دارد و بعضی هم می‌گویند: آنچه که شرطیت دارد وصف تعقب الاجازه است، یعنی این که این بيع، متصف شود بگونه متعقبا للاجازه که بعدا می‌گوییم: این خلاف ظاهر ادله است، ادله می‌گوید: آنچه شرطیت دارد خود اجازه است.

در اینجا که فضولي می‌داند، مالک بعدا اجازه می‌کند، همین حالا هم این بيع متصف است بگونه متعقبا للاجازه، یعنی شرط همین حالا موجود است.

فرق‌هایی که بین اجازه و تعقب للاجازه است را، بعدا مرحوم شیخ (ره) مفصل بیان می‌کند.

«فیدور الامر بین ثالث»، این دو احتمال که کنار می‌رود، احتمال سوم این است که «و هو جعل هذا الفرد من البيع»، این فرد از بيع را، «و هو المقرون برضا المالك خارجا عن الفضولي»، بگوییم: خارج از بيع فضولي است، «كما قلناه» در بحث گذشته، که اگر مقرون به اجازه باطنی مالک باشد، از فضولي بودن خارج می‌شود.

«و رابع» احتمال چهارم این است که «و هو علم عروة برضا النبي بإقباض ماله للمشتري حتي يستأذن»، بگوییم: عروه علم داشته به این که پیامبر راضی است که این گوسفند دوم را، عروه به مشتری بدهد، تا زمانی که عروه استیذان جدیدی بکند. مشتری هم یک دینار را، به دست عروه علی سبیل الامانه داده و گفته: این امانت دست تو تا وقتی پیامبر اجازه کرد، «و علم المشتري بكون البيع فضوليا»، مشتری هم می‌دانست که این گوسفند، مال خود عروه نیست و بيع عروه فضولي است. «حتي يكون دفعه للثمن بيد البائع علي وجه الامانه»

«و الا»، اگر این احتمال را نگیریم، «فالفضولي ليس مالكا و لا وكيلا»، نه مالک است و نه وکیل، «و لا يستحق قبض المال»، حق گرفتن ثمن را ندارد.

«فلو كان مشتري عالما»، اگر مشتری بداند که این گوسفند مال عروه نیست، «فله»، یعنی برای مشتری، «ان يستامنه علي الثمن»، یعنی مستامن بگیرد عروه را بر ثمن و بگوید: این یک دینار امانت پیش تو باشد، «حتي ينكشف الحال»، تا اینکه ببینیم پیامبر اجازه می‌دهد یا نه. «بخلاف ما لو كان جاهلا»، بخلاف اینکه بگوییم: مشتری جاهل باشد.

«و لكن الظاهر هو اول الوجهين يعني اول الوجه الاخيرين، که وجه سوم است، «كما لا يخفي».

«خصوصا بملاحظه ان الظاهر وقوع تلك المعاملة علي جهة معاواة»، خصوصا که این معامله به نحو معاطاتی بوده، یعنی اصلا این معامله به نحو اجرای صیغه نبوده، چون غالب معاملات هم در قدیم و هم در حال، به نحو معاطات انجام می‌شده و وجه ظهور هم، همین غلبه‌ی وجود در خارج است.

وقتی معامله به نحو معاطات واقع شود، از این دو وجه سوم و چهارم، همان وجه سوم را تقویت می‌کند.

در وجه چهارم گفتیم که: عروه اجرای صیغه عقد می‌کند و مشتری که پول را به عروه می‌دهد، به عنوان این است که او امین واقع شود، پس به عنوان طرف معامله به او نمی‌دهد، در حالی که معاملات اینطور نیست. پس معاطات بودن وجه سوم را تقویت می‌کند.

«و قد تقدم ان المناط فيها مجرد المراضاة»، در بحث معاطات خواندید که ملاک در معاطات، مجرد مراضاة، یعنی رضایت طرفینی است. «و وصول كل من العوضين الي صاحب الاخر»، هر کدام یک از این دو عوض به دیگری برسد.

«و حصوله»، یعنی حصول کل من العوضین، «عنده باقباض المالك او غيره» خود مالک برود جنس را بدهد یا غیر مالک «ولو كان صبیا او حیوانا». چه صبی باشد یا حیوان.

«فاذا حصل التقابض بین الفضولیین»، اگر بین دو فضولی واقع شد، «او فضولی و غيره»، یا بین فضولی و غيره، یعنی یک طرف فضولی است و یک طرف اصیل است، «مقرونا برضا المالكین»، معامله مقرون به رضایت مالکین است، «ثم وصل کل من العوضین الي صاحب آخر». هر کدام از دو عوض به دیگری برسد و هر کدام علم به رضایت رفیق خودش دارد، «و علم برضا صاحبه، کفی فی صحة التصرف»، کفایت در صحت تصرف می‌کند. بگوئیم: چون معامله به نحو معاطاتی بوده، در بحث معاطات خواندیم که به این نحو، حاصل می‌شود که کسی پول را می‌گذارد و دیگری هم بر می‌دارد یا جنس را روی حیوانی می‌گذارد و حیوان حمل می‌کند و بدل را برای او می‌آورد. ملاک در معاطات این نیست که مالک جنس را بدهد و ثمن را بگیرد، بلکه ملاک تنها رضایت طرفینی و وصول عوضین به دست هر کدام است.

منتها در ما نحن فیه، این فضولی آلت می‌شود، یعنی عروه آلت می‌شود برای این که این یک دینار از آن مالک، به دست پیامبر برسد.

«و لیس هذا من معاملة الفضولي لان الفضولي صار آلة فی الايصال»، عروه آلت برای ایصال شده «و العبرة برضا المالك»، یعنی آنچه که معتبر است رضایت مالک است. «المقرون به» و رضایت مالک هم مقرون به این معامله بوده است. پس بنابراین از این دو وجه، وجه سوم باز روشن‌تر از وجه چهارم است.

پس نتیجه این می‌شود که استدلال به روایت عروه‌ی باری، در نظر شیخ انصاری برای صحت فضولی تمام نیست. به علاوه یک نکته‌ای هم در حواشی گفته‌اند، که احتمال قوی هم هست که: عروه وکیل مطلق پیامبر در خرید و فروش بوده و وکالت مطلق داشته است، مثل افرادی که در خانه بعضی از بزرگان کار می‌کنند و وکالت دارند، عروه هم یک وکالت مطلق داشته است. لذا وقتی وکالت داشته، از فضولی بودن خارج می‌شود.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين